



موضوع اول: ایده

سوال اول: دو ایده از طریق «قطع جریان زندگی روزمره» بنویسید. (۲ نمره)

سوال دوم: یکی از راه‌های رسیدن به ایده جملات پرمعنا و زیبا است. ایده‌ی ما در این سوال جمله‌ی معروف «این نیز بگذرد» است. یک متن کوتاه چهار خطی با این ایده بنویسید؟ (۳ نمره)

موضوع دوم: موقعیت دراماتیک

سوال اول: برای ایده‌های زیر یک موقعیت دراماتیک بنویسید. (حتما شخصیت محوری، نیاز دراماتیک و مانع را مشخص کنید) (۲ نمره)

الف: احداث سد بر یکی از رودخانه‌ها باعث شده است که شهرستان پایینی برای کشاورزی بدون آب بماند

ب: در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری یک خانه پر از اسلحه شناسایی می‌شود

سوال دوم: عناصر محوری موقعیت‌های دراماتیک زیر را شناسایی کنید. (شخصیت محوری، نیاز دراماتیک و مانع را مشخص کنید). (۲ نمره)

الف: معلمی که می‌خواهد از اخراج یکی از شاگردان مدرسه جلوگیری کند اما مدیر مدرسه اصرار به اخراج آن دانش‌آموز دارد.

ب: کارمند جوانی که متوجه فساد مالی کارخانه می‌شود و می‌خواهد اسناد فساد را افشا کند اما با مزاحمت‌های مافیای قدرت کارخانه روبه‌رو می‌شود.

موضوع سوم: رابطه مکان و موقعیت دراماتیک

سوال اول: صحنه زیر را کامل کنید. (پدر در ادامه چه کار می‌کند؟) به جزئیات صحنه که نوشته شده است توجه کنید! (۳ نمره)

در کنار دریا با ساحلی سنگی هوا به شدت سرد است و باد شدیدی می‌وزد. امواج دریا با شدت به صخره‌های سنگی برخورد می‌کنند. در ساحل، پسری چوبی روی پای پدر چوبی خود خوابیده است. پدر لباس گرم خود را روی پسرش انداخته و پسرش هنوز از شدت سرما در حال لرزیدن است. آتشی در جلوی پدر و پسر روشن است که شعله‌هایش در حال خاموشی است ...

موضوع چهارم: دیالوگ نویسی

سوال اول: پسر ۹ ساله‌ای به پدرش دروغی گفته است و حالا پدر دارد با او صحبت می‌کند. دیالوگ اول نوشته شده است. دیالوگ‌های پدر پسر را ادامه دهید تا آنجا که صحنه کاملی ساخته شود. (دیالوگ‌ها را طوری باید بنویسید که هم داستان پیش برود، هم اطلاعات داستانی بدهد و ما بفهمیم موضوع چه بوده است و هم پدر و پسر شخصیت‌پردازی بشوند.) (۴ نمره)

- پدر: اگه راستشو می‌گفتی خیلی بهتر بود. می‌دونی! واسه یه دروغ کوچولو همه اش باید دروغ بگی

سوال دوم: دیالوگ زیر را بخوانید و بگویید چه اطلاعات داستانی‌ای از این دیالوگ دریافت کردید؟ (۲ نمره)

ابراهیم گفت: «حسن باز دررفته ننه. قرض بالا آورده باز. تا دودمانمونو به باد نده و کاری نکنه که اهالی محل بیچارمون کنن دس وردار نیست»

هادی گفت: «داداش راست میگه. از همه‌ی محل پول قرض کرده. همین امروز حاج تقی جلومو گرفت و گفت به این اخویت بگو سر برج داره میشه پول ما رو زودتر بیاره.»

ننه گفت: «روز روزش که سر کار بود هر چی در می‌آورد خرج اون مواد کوفتی می‌کرد حالا که... چی بگم مادر که دلم خونه... کاش یه جو غیرت و مردونگی پدر خدایا مرزتون تو تن این بی غیرت بود.»

موضوع پنجم: فضا سازی و توصیف

سوال اول: صحنه زیر که از بهترین فضا سازی‌های تاریخ ادبیات است، با توصیفات و جزئیاتی که گفته است، به نظر شما چه فضایی را ساخته و کودک مسکین این صحنه چه کار باید انجام دهد؟ (۲ نمره)

به زودی آخرین روشنایی و آخرین دکان ناپدید شد. کودک مسکین خود را در تاریکی دید. در آن فرو رفت. تا می‌توانست دسته سطل را تکان می‌داد. این، صدایی برمی‌آورد که برای او جانشین یک رفیق راه می‌شد. هرچه بیشتر می‌رفت، تاریکی‌ها غلیظ‌تر می‌شدند. هیچ کس در کوچه‌ها نبود. تا هنگامی که در راهش خانه‌ها و یا فقط دیوارهای دو سمت کوچه‌ها وجود داشتند، با شجاعت بیشتری می‌رفت. گاه به گاه از شکاف دریچه‌ای روشنایی شمعی را می‌دید. این اثری از نور و از حیات بود. اینجا مردمی بودند. این مطمئنش می‌کرد. با این همه هر چه پیش‌تر می‌رفت، قدم‌اش بی‌اراده کندتر می‌شد. همین که از کنار آخرین خانه گذشت ایستاد. سطل آب را بر زمین گذاشت. دست در موهایش فرو برد و سرش را خاراندن گرفت. فضای سیاه خلوتی، رودرویش گسترده بود. با نومی‌دی این ظلمت را که هیچ کس در آن نبود، خوب نگاه کرد و صدای پای جانوران را که روی علف‌ها راه می‌رفتند، شنید و ارواح مردگانی را که پنداشتی میان درخت‌ها حرکت می‌کنند، آشکارا دید. نمی‌توانست بازگردد. از زن تن‌ارذیه بیشتر از تاریکی و اشباح جنگل می‌ترسید. سطل را برداشت و شروع به دویدن کرد تا به چشمه رسید.